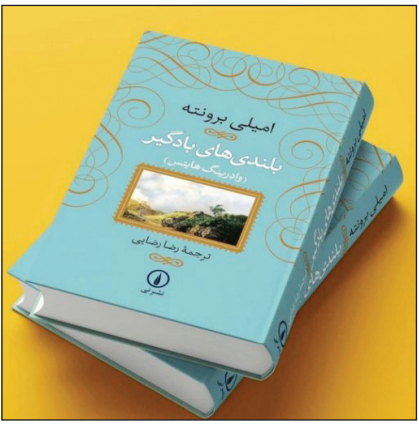


اندیشه داستان **شکوفه سادات** مرجانی

مروری بر رمان «بلندی‌های بادگیر»

بعضی داستان‌ها در دوره‌ای می‌درخشند، اقبال عام پیدا می‌کنند و پرفروش می‌شوند اما خورشیدشان زود غروب می‌کند و بعد از چند دهه و گاه حتی چند سال فراموش می‌شوند. بعضی اما مثل «بلندی‌های بادگیر» نوشته امیلی برونتو در تاریخ ادبیات جای پای خود را سفت می‌کنند و قرن‌به‌قرن دست‌به‌دست می‌شوند و نسل‌های پیاپی آنها را با اشتیاق می‌خوانند و همچنین منتقدان ادبی و حرفه‌ای‌های ادبیات در هر عصر، حرف تازه‌ای از آنها بیرون می‌کشند. کتاب بلندی‌های بادگیر در زمره کتبی است که بیش از ۱۵۰ سال است خوانندگان بی‌شماری در نقاط مختلف دنیا آن را می‌خوانند، انواع نقدها درباره‌اش نوشته‌اند و آثار مختلف سینمایی و تلویزیونی براساس آن ساخته‌اند. بلندی‌های بادگیر که با نام اصلی «وادرنگ هاینس» - به معنای نام مکانی از نظر جغرافیایی که در بلندی واقع شده و بادگیر است - که با عنوان دیگر «عشق هرگز نمی‌مرد» نیز به چاپ رسیده است، بارها به‌عنوان عاشقانه‌ترین رمان انگلیس برگزیده شده است. این کتاب که شرح دلدادگی کاترین و هیتکلیف را بیان می‌کند، تصویری واضح، دلنشین و در عین حال تلخی از این دلباختگی و سنگ‌هایی که بر سر راه آن دواست را نشان می‌دهد. رمان به وضوح اوج تأثیر رفتارهای خوب و بد را طی زمان به تصویر می‌کشد و انسان را به یاد این بیت «چه ره کنی به‌خود کنی اگر همه نیک و بد کنی» می‌اندازد.

داستان از این قرار است که آقای ارنساو در خیابان بچه رهاشده‌ای به نام هیتکلیف را پیدا می‌کند و تصمیم می‌گیرد او را به سرپرستی بگیرد و همسراه خود به خانه بیاورد. هیندلی، پسر ارشد خانواده از همان بدو ورود هیتکلیف با او دشمنی می‌کند و بعد از مرگ پدر هم با تحقیر و توهین با او رفتار می‌کند. درحالی‌که کاترین دختر خانواده از همان کودکی با هیتکلیف رابطه‌ای صمیمانه و عاطفی برقرار کرده و رشتنه‌ای از محبت و عشق بین این دو نفر شکل گرفته است. اما هیندلی که از هیتکلیف متنفر است و رفتار پرخاشگرانه‌ای با او دارد سعی در مسیر عشق خواهر خود و هیتکلیف می‌شود و ملاقات بین آنها را ممنوع می‌کند.



اوضاع زمانی وخیم می‌شود که کاترین با مرد ثروتمندی به‌نام ادگار ازدواج می‌کند. هیتکلیف حالا می‌خواهد انتقام خود را از همه بگیرد.همین تصمیم اتفاقات عجیبی را برای هر دو خانواده رقم می‌زند. کل داستان از زبان کارگری به نام نلی روایت می‌شود و دیده‌ها و شنیده‌های اوست که خواننده را به قضاوت و شناخت شخصیت‌ها دعوت می‌کند و هر جایی از داستان که نلی در آن حضور نداشته روایت را از زبان شخصیت‌های دیگر نقل می‌کند. در واقع نویسنده از نگاه نلی کارها و اعمال شخصیت‌ها را بررسی می‌کند. جدال فقر و ثروت، حضور ارواح، عشق و انتقام مضمون‌های اصلی داستان هستند. یکی از مضمون‌های در مخاطب در سیر مطالعه داستان به ارزش وجودی آن پپی می‌برد حفظ کرامت انسانی است زیرا شخصیت اصلی داستان هیتکلیف در ابتدای داستان شخصیت شروری نبوده است. حتی نویسنده می‌خواهد به مخاطب نشان دهد او دارای قلبی مهربان است اما به مرور زمان و با رفتارهای تحقیرآمیزی که با او می‌شود و توهین‌های فراوان، کرامت انسانی او خنده‌دار می‌شود و این آغاز کاشت بذر نفرت است؛ بذری که با اتفاقات دیگری که در داستان رخ می‌دهد تنومند شده و حس انتقام را به‌وجود می‌آورد. گرچه نویسنده تلاش کرده است که به مخاطب نشان دهد انتقام نه‌تنها باعث آرامش انسان نمی‌شود که مصداق بارز نمک پاشیدن با دست خود روی زخم است و چه آثار مخربی می‌تواند بر فرد واطرفیان داشته باشد.

شاید تصور شود فضا و ادبیات رمان در زمان حال نمی‌گنجد و به نوعی باطل شده، اما نویسنده به‌خوبی تأثیرات رفتارهای ستیزه‌گرانه و خشن را بر روح و روان آدمی به تصویر کشیده است که گوئی او در زمان حال زیسته است. این نشان می‌دهد که فضائل و رذایل به زمان و مکان ارتباطی ندارد. امیلی برونتو، نویسنده انگلیسی است که بلندی‌های بادگیر تنها اثر او محسوب می‌شود. او خواهر کوچک‌تر شار لوت برونتو و خواهر بزرگ‌تر آن برونتو بود که آنها نیز امروزه از بزرگ‌ترین نویسندگان کلاسیک جهان به‌حساب می‌آیند. کتاب بلندی‌های بادگیر در سال ۱۸۴۷ منتشر شد، اما شامل علوم قراردادی مثل تاریخ، صرف و نحو نمی‌شود. براساس این تقسیمه، علم اخلاق از چند هزار سال پیش مورد توجه بوده‌است و بعدها مسلمان‌ها نیز همان تقسیم را گرفتند، تغییری در آن دادند و کمی چاشنی اسلامی به آن اضافه کرده و آن را به یکی از علوم اسلامی تبدیل کردند. یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که در این باب در دسترس ماست کتاب «طهاره الاعراق» ابن‌مسکویه است که از کتاب‌های معروف علم اخلاق است که براساس همان اخلاق ارسطویی نوشته شده است. حتی کتاب‌های «جامع‌السعادات» و «معراج السعاده» نیز براساس همان تقسیمات تنظیم شده‌است. آنها موضوع علم اخلاق را ملکات قرار داده، از افعال و رفتارها بحث کرده‌اند، شاید به این دلیل که گاهی کسی کارهایی می‌کند که مشابه کارهای خوبان است اما واقعا دارای ارزش اخلاقی نیست. فرد متکبری را فرض کنید که برای اینکه نزد مردم محبوب شود، سعی می‌کند خیلی با تواضع رفتار کند یا کسی که برای اغراض مادی دنیوی مثل پیروزی در انتخابات، خیلی پول خرج می‌کند و از خود سخاوت نشان می‌دهد، روشن است که به چنین کسانی متواضع یا سخنی نمی‌گویند. از این‌و موضوع علم اخلاق را ملکات قرار داده‌اند و گفته‌اند باید حالت ثابتی داشته باشد تا فضیلت یا ذیلت اخلاقی محسوب شود؛ برای مثال اینطور نباشد که فقط وقتی به مردم احتیاج دارد تواضع کند یا پول خرج کند. آنها موضوع اخلاق را ملکات می‌دانستند و برای خود رفتارها

در پشت جلد کتاب می‌خوانیم:

کتاب بلندی‌های بادگیر روایت عشق است و انتقام، یا شخصیت‌هایی که آمیزه لطافت و خشونت‌اند، مهر و کین، امید و پessim. در مکانی که آن هم آمیزه‌ای است از گرما و سرما، روشنایی و تاریکی، تابستان طراوت‌بخش و زمستان اندوهسار. ای خفته‌های ایسن خساک آرام خواب‌زده‌هایی بی‌قرارند؟

اندیشه



برای تمدن‌شدن، علم بهتر است یا اخلاق؟!

اندیشه تمدن

یکی از مهم ترین مباحث در حیظه اندیشه، تاملاتی است که اندیشمندان مختلف با مباحثی و رویکردهای متفاوت و البته با هدف‌های گوناگون پیرامون موضوع علم و اخلاق و نسبت میان این دو ابراز کرده‌اند. علاقه‌مندان به‌عنوان مباحث تمدنی نیز با توجه به مباحثی فکری خود و با هدف توسعه اندیشه‌های تمدنی و رشد گفتمان‌ها در این راستا و با رویکردهای موجود، «علم» و «خلاق» را به‌عنوان پایه‌های اصلی هر تمدن مورد بررسی و مذاقه قرار داده‌اند و نسبت میان آن دو و تقدم و تاخر هر یک بر دیگری را از این زاویه به بحث گذاشته‌اند. در یادداشت پیش‌رو دکتر حبیب‌الله بابایی بسه فراخور مباحث روز، ر جوعی به همین بحث پرداخته «علم» و «خلاق» کرده و سعی کرده میان مباحث آکادمیک و وضعیت میدان و حوادث موجود تلاقی برقرار کند. از این نظری ایشان جزو معدود افرادی است که در به کارگیری دانش برای تحلیل جامعه و وقایع اتفاقیه تلاش کرده است. از این‌رو ارائه این یادداشت صرفا به‌منظور توسعه و ترویج این رویکرد در حوزه اندیشه است.

رابرت بریشت در تعیین شاخص‌های تمدن به موضوع «علم و آگاهی» اشاره می‌کند و تأکید دارد که تمدن‌ها، حاوی عنصر آگاهی هستند و غیرتمدن‌ها فاقد آن هستند؛ «جامعه غیر تمدنی هنر دارد ولی زیبایی‌شناسی ندارد، دین دارد ولی الهیات ندارد، تکنیک دارد لیکن علم ندارد، ابزار و وسایل دارد ولی تکنولوژی ندارد، افسانه دارد ولی ادبیات ندارد، زبان دارد ولی الفبا ندارد، عادات و رسوم دارد ولی قانون ندارد، معرفت دارد ولی معرفت‌شناسی ندارد و نهایتا جهان‌بینی دارد ولی فلسفه ندارد.» بریشت در این نکته

ماده و ترقی در عالم انسانی، هر دو کار روحی است که در اولی روح در عالم ماده تصرف می‌کند و در دیگری روح در روح تصرف می‌نماید. از این نظر، پیشرفت مادی کمترین جوهر تمدن است و پیشرفت اخلاقی، اصلی‌ترین جوهر تمدن است. به‌حساب می‌آید که همواره دارای آثار نیک و پسندیده است». اشویتسر در حقیقت به ماهیت اخلاقی تمدن (تمدن به‌مثابه نیکی‌های متراکم) اشاره می‌کند و تمدن منهای اخلاق را بی‌تمدن قلمداد می‌کند.

به‌رغم این علقه و ارتباط تنگاتنگ بین تمدن و اخلاق، تمدن در جهان غرب در دوره بعد از رنسانس، بر موضوع اخلاق پیشی گرفت. اینکه چرا و چگونه اخلاق اهمیت تمدنی‌اش را از دست داد، بدان جهت بود که گسترش تمدن در جهات مادی سریع‌تر از جهات اخلاقی و معنوی در تمدن غرب بوده است و آنگاه که فتوحات و اکتشافات زیادی در حوزه توسعه تمدنی در

اکنون ما در جهان معاصر اسلام و در ایران امروز به‌اصطلاح مدن‌شده، این پرسش مطرح می‌شود که در فرایند توسعه، رشد، پیشرفت و احیانا تمدن، جای اخلاق کجاست؟ و در این میان و در ضرورت تمدنی، آیا اخلاق مقدم است یا علم؟ آیا اخلاق در هرگز تحولات اجتماعی است یا علم؟ واقعیت این است که علی‌الظاهر ما در پاسخ به این سؤالات درمناده‌ایم، نه زمینه‌های علمی لازم را کسب کرده‌ایم و نه سیاستگذاری‌های اخلاقی را احاط کرده‌ایم. بی‌شک، نگرانی‌ها و واقعیات اخلاقی در جامعه را رصد نمی‌کنند، به جامعه‌شناسی اخلاق نمی‌پردازند و نمی‌گویند که وضعیت اخلاقی ما در ایران و در کشورهای اسلامی چگونه است و شباهت‌ها و تفاوت‌های اخلاقی کشورهای اسلامی و احیانا چالش‌های مشترک اخلاقی آنها چه است؟ از سوی دیگر، آفت‌های اخلاقی مشترک در جوامع اسلامی از جمله ایران نمی‌دانیم و نمی‌دانیم که چرا هر از چندی به خشونت، بداخلاقی، بی‌نظمی

اندیشه راهبر

جهت‌داری علم

مقام معظم رهبری: «علم را اسلام قدسیت بخشیده، علم یک امر مقدس است؛ دنیای علم رفتن داری قدسیت است. اینطور نیست که علم مثل هر ابزار دیگری، فقط وسیله‌ای برای پول درآوردن باشد - حالا پول هم از آن در می‌آید - اما قدسیت علم باید حفظ شود؛ «لعلم نور» نور بودن علم باید مورد نظر باشد و از جمله شون دانشگاه اسلامی، یکی همین است. همه خیال می‌کنند دانشگاه اسلامی که می‌گوئیم، یعنی حجاب‌ها این‌طوری باشد، پسرها آستین کوتاه نبوشند و زلف‌ها بلند نباشد؛ اینجا که معنای دانشگاه اسلامی نیست! دانشگاه اسلامی از لحاظ ایمان، انگیزه، شور مقدس، رفتار اسلامی و علم‌آموزی مؤمنانه، اینجا شش‌شرط دانشگاه اسلامی است. آمیزش علم و معنویت، علم و ایمان، علم و اخلاق، آن خلأامروز دنیاست. دانشگاه اسلامی، علم و ایمان، علم و معنویت، علم و اخلاق را با هم همراه می‌کند. علم را می‌آموزد و جهت‌گیری علم را از اخلاق و ایمان می‌گیرد. اینکه گفتند علم با دین می‌سازد یا نمی‌سازد، این ندیدن منطقه نفوذ علم و دین است؛ اینها هر کدام یک منطقه نفوذی دارند؛ تلفیق اینها این است که علم-یعنی این سلاح را-ایمان -یعنی آن به‌کار برنده - می‌گیرد و جهش را مشخص می‌کند؛ با این سلاح می‌شود بهترین و بدترین آدم‌ها را هدف قرار داد؛ منتها تا این سلاح دست که باشد؟ این سلاح «علم» است و «ایمان» جهت آن را مشخص می‌کند. اگر ایمان بر دانش غربی تسلط داشت، دانش غربی به بمب اتم نمی‌رسید تا بعد از قدر توشی گیر کنند که چه کارش کنیم؛ محدودش کنیم؛ نگذاریم تا دنیا ویران نشود. کارشان اصلا به اینجا نمی‌رسید. اگر ایمان با دانش همراه بود، اصلا استعمار و استعمار نو-که استعمار نو مخلوق دانش بود - به‌وجود نمی‌آمد. تسلط بر کشورها، تصرف کشورها، تسلط قهرآمیز بر ملت‌ها و بردن ثروت ملت‌ها - که این بالای این ۲۰۰ سال گذشته دنیا و ملت‌هاست -اینجا اصلا به‌وجود نمی‌آمد. علم چذا از ایمان، این است و شما در دانشگاه اسلامی، می‌خواهید این خلأ را پر و علم را با ایمان آمیخته کنید؛ یعنی دانش را چه در بافت درونی خودش، چه در استنتاجش و چه در جهت‌گیری‌هایی که در آن به‌کار خواهد رفت، از ایمان سیراب کنید.»

و سپس عقب‌افتادگی سوق پیدا می‌کنیم؟ محققان تاریخی ما نیز در مورد تاریخ اخلاق و اخلاقیات ما بحث نمی‌کنند و نشان نمی‌دهند دنیای کنونی اسلام از جمله ایران ما در چه سیر تاریخی به وضعیت کنونی (خوب یا بد) در اخلاق رسیده است؟

در چنین وضعیتی «ضعف اخلاقی» ما (به‌ویژه اخلاقیات اجتماعی و سیاسی) از یک طرف، «اللقاط اخلاقی» از طرف دیگر، «استعمار اخلاقی» (استعمار سایبری و دیجیتال) و تحریف و تغییرات اخلاقی ما در فضاهای مجازی از سوی دیگر و سرانجام «فت اخلاقی و فراگیر» داد که عاری از عقلانیت و نظم و نقشه بود. ایران اسلامی از ضرورت تمدنی و آرمان‌های بلندش فاصله پیدا کند.

شایان تأکید است که ضعف اخلاقی یا استعمار اخلاقی به صرفا متوجه دهه هشتادی‌ها نیست (بسیاری از دهه هشتادی‌ها هستند که از هشیاری اخلاقی بالایی بر خور دارند)، بلکه این افت اخلاقی و عقب‌ماندگی در ارزش‌ها گاهی متوجه نسل‌های قدیمی‌تر هستند؛ آنها پپی که در کسوت روشنفکر یا روحانیت سخن از اخلاق می‌گویند ولی در سوسوسه تقدم علم بر اخلاق، تقدم سیاست بر اخلاق و تقدم مصالح گروهی بر اخلاق قدم می‌شوند و به آسانی نه فقط در دام جدایی‌بین دین از جامعه، بلکه در دام تفکیک اخلاق از زندگی می‌افتند. پیش از این اشاره کردم که ما با ظهور خوارچ نو در ایران مواجه هستیم و متوجه نسل‌های قدیمی‌تر هستیم؛ آنها پپی که اعتقادی و سیاسی بلکه خوارچ اخلاقی است که اساسا باورهای اغوجاجی در دو ناحیه مدرن و سنتی آن را زمینه‌سازی کرده است. ایران را نباید با غرب مقایسه کرد، ضمانت نظم در غرب با قانون است (اخلاق هم آنجا قانونی است) لیکن ضمانت اصل نظم در ایران اخلاق است و نه قانون. آنگاه زدن زیرآب اخلاق توسط دوگانه‌های شرک‌آلود در جامعه ما، زمینه را برای آشوب‌ها و فتنه‌ها در ایران باقی خواهد گذاشت.

اندیشه مسطور

وفاق اجتماعی

شهید سیدمرتضی آوینی: «پیش از هر چیز باید به کیفیت تکوین وفاق اجتماعی نظر کرد، چرا که وفاق امری قراردادی نیست و شاخصه‌های بیرونی آن نیز با قرارداد حاصل نیامده است. سیر تکوین وفاق اجتماعی هیچ‌چیز تردید از درون انسان‌ها به‌سوی بیرون آنهاست منجر نمی‌شود. مگر آنکه نفس (معرفت نسبت به چگونگی ایجاد وفاق اجتماعی) را لازم‌ه بقای آن بدانیم که البته در این صورت این بحث را باید از لازم‌ترین مباحث دانست که باید مورد طرح قرار گیرد. وقتی می‌برسیم که «شاخصه‌های وفاق اجتماعی در جمهوری اسلامی چیست؟» باید توجه داشت که وفاق اجتماعی خود معلول و نتیجه یک وفاق اجتماعی است نه علت آن و بنابراین، درست‌تر آن است که برسیم «علت تکوین وفاق اجتماعی بر حکومت جمهوری اسلامی تکوین وفاق اجتماعی سؤال کرد، چرا که ممکن است حکومتی که معلول یک وفاق اجتماعی نیست بر سر کار باشد چنان که رژیم شاهنشاهی ایران چنین بود و در حالتی دیگر، ممکن است که مردم بر امر معینی که بعد‌ها به‌صورت شاخصه‌ای برای وفاق اجتماعی ظهور کند اتحاد و اتفاق و اجتماع پیدا کنند». حال آنکه آن امر پیش از این قرارداد نشده، باشد یا از جانب حکومتی که بر سر کار است مورد تأیید نباشد، چنان که مردم ایران بر رهبری امام‌ات (قدس سره) و وفاق رسیده بوده‌اند، حال آنکه حضرت او هنوز در تبعید بود. وفاق اجتماعی وقتی حاصل می‌آید که جامعه‌ای بر امری معین به اتفاق اتحاد دست یابند و چون فردی واحد عمل کنند- و البته وفاق به‌این معنا هرگز مطلقا به‌دست نمی‌آید و به‌طور نسبی وقتی «موم» مردم بر امری اتفاق کنند معنای «وفاق» محقق شده است. درباره کیفیت تکوین وفاق اجتماعی نیز باید گفت که اگر چه عوامل بیرونی همچون تبلیغات- و می‌تواند در رنسانن مردمان به یک توافق اجتماعی مؤثر باشد اما اصل، همان تحول درونی است که باید اتفاق بیفتد. تا این تحول درونی روی ندهد، عموم مردم بر یک‌ار واحد اجتماع و اتفاق نمی‌یابند و شاخصه‌های وفاق اجتماعی نیز خواه ناخواه همان اموری خواهند بود که مردمان بر آن به اتفاق رسیده‌اند.»

دوشنبه ۲۵ مهر ۱۴۰۱

شماره ۸۶۱۴

۳۳

۳۳